

اسلام و محیط‌زیست در گفت‌وگوی اختصاصی با آیت‌الله سید مصطفی محقق داماد؛

انسان در رابطه با طبیعت آزادی مطلق ندارد



صدرالصدوقی



آیت‌الله دکتر سید مصطفی محقق داماد هم فقیه و حقوقدان است و هم فیلسوف؛ البته فیلسوف و متفکری که دغدغه‌های فرهنگی و اجتماعی خود را آشکارا می‌گوید و با نگارش آثار و ارائه سخنرانی‌های تخصصی، به نقادانی رویدادهای جاری جامعه ایران می‌پردازد. او بیش از ۳ دهه است که در مقام یک حقوقدان اسلامی با طرح مسئله اسلام و محیط‌زیست به ارزیابی عملکرد مردم و مسئولان در این عرصه مهم و حیاتی پرداخته است. همچنین به مدد بررسی‌های تطبیقی، به مقایسه اندیشه غرب با اسلام در این موضوع نیز اهتمام نموده است؛ چیزی که ما را بر آن داشت تا به این بهانه با این متفکر اسلامی به گفت‌وگو بنشینیم و دیدگاه ایشان درباره بحث اسلام و محیط‌زیست را مرور کنیم. حاصل این گفت‌وگو را می‌خوانید.



جناب‌عالی مدت هاست که به بحث اسلام و بحران محیط‌زیست توجه دارید و در این باره ضمن تالیف آثار و مقالات در مجامع ملی و بین‌المللی به ایراد سخنرانی می‌پردازید و در ضمن این اقدامات، نقدهای مختلفی به عملکرد دولت و ملت‌ها در قبال محیط‌زیست وارد کرده‌اید؛ اما نکته مهم در اندیشه شما در این مساله، تاکید بر این است که بحران محیط‌زیست، بحران اخلاقی است؛ علت این تحلیل چیست؟ همان‌طور که بیان کردید، تاکید کرده‌ام

راهنمای سرمایه‌داری پروتستان بوده، باید از نمودار ارزیابی قرار گیرد. به نظر وی، زمان آن فرا رسیده است که اخلاق و علم در هم ادغام شوند تا رهنمودی برای عملکرد فردی و جمعی فراهم آید؛ رهنمودی که صرفاً نظر بر تولید هر چه بیشتر کالا در کشورهای توسعه یافته نداشته باشد. «وایت» در بررسی ریشه‌های تاریخی بحران محیط‌زیست درمی‌یابد که جهان‌بینی فعلی حاکم بر رابطه آدمی با بوم طبیعی وی به سنت یهودی-مسیحی در غرب که مشوق بهره‌برداری بشر از طبیعت بدون هیچ محدودیتی بوده است، بازمی‌گردد. او در ادامه استدلال خود می‌گوید که علم و تکنولوژی معاصر، هر دو آنچنان با معتقدات و تعالیم فعلی در جهان مسیحی دایر بر سلطه بر طبیعت پیوند دارند که هیچ راه‌حلی و گشایشی در این زمینه میسر نیست، مگر آنکه در پی دین دیگری باشیم یا مسیحیت را از نو باز

که بحران محیط‌زیست در جهان امروز در حقیقت یک بحران اخلاقی است و راه‌حلی اخلاقی می‌طلبد و مستلزم تلاش برای دستیابی به اصولی اخلاقی است که تنظیم‌کننده نحوه دخالت بشر در محیط‌زیست گردد. این بحران امر تازه‌ای نیست و همواره مساعی عدیده‌ای متوجه این امر بوده است؛ به‌خصوص از دهه ۱۹۶۰ که بحران محیط‌زیست به شکل حادی بروز نموده است. کنفرانس سازمان ملل متحد در خصوص محیط‌زیست که در ژوئن سال ۱۹۷۲ برپا گردید، زمینه‌های تحقیق و تنظیم امور را در این مسیر بنیاد نهاد و افرادی چون «سیمنز» به نحوی ماهرانه جنبه‌های مختلف مربوط به اصول اخلاقی را در بحث از محیط‌زیست مورد توجه قرار دادند. وی با اشاره به آثار مولفینی چون «بلک»، «بولدینگ»، «توین‌بی» و «برون» به این نتیجه رسیده است که آرمان توسعه مستمر که نسل هاست بدون شک سوال

شناسیم. «وایت» این حکم را که ادعای می‌شود از مسیحیت گرفته شده است و پیروان آن معتقدند طبیعت جز اینکه در خدمت آدمی باشد منطبق دیگری ندارد، به شدت رد می‌کند. «توین بی» نیز نسبت به همین وجه از بهره‌وری بی‌رویه آدمی از محیط زیست سخت ابراز آزرده‌گی می‌کند و حتی گام‌ها را فراتر نهاده و برای دفع این شر، به عوض ادیان توحیدی، به نوعی فلسفه «همه خدائی یا وحدت وجودی طبیعی» روی می‌آورد. هم «وایت» و هم «توین بی» ظاهراً نظریات خود را بر این پایه بنا نهاده‌اند که چنانچه این معنا از سوی مسیحیت و یهودیت تبلیغ نشده بود که زمین صرفاً برای استفاده بشر به وجود آمده، مآلاً آدمی عملکردی شایسته‌تر از خود نشان می‌داد و نتیجتاً با طبیعت در صلح و صفا می‌بود و اینچنین بیرحمانه منابع آن را مورد هجوم قرار نمی‌داد. این طرز تفکر، مبتنی بر آن است که انسان از فطرتی خطنانپذیر برخوردار است و از امیال خودپسندانه‌ای همچون آزمندی و تجمل‌خواهی در جهت سلطه‌جویی اقتصادی و سیاسی بری است. با این حال به نظر می‌رسد هر دو مولف این حقیقت تاریخی را نادیده انگاشته باشند که آدمی در پیشرفت مادی، شالوده اخلاقی فلسفه زندگی را از دست داده است و این امر حتی در جوامعی که طبیعت را مقدس می‌دانسته‌اند نیز به وقوع پیوسته است.

در مقاله «ریشه‌های تاریخی بحران زیست‌محیطی ما» اثر لین وایت، او سرمنشاء این بحران را دو دین الهی یهودیت و مسیحیت دانسته است؛ چرا که این دو، بشر را به اصطلاح لوس کرده و چنین القا کرده‌اند که جهان از آن بشر است و او می‌تواند تا آنجا که باید از آن بهره‌برداری کند؛ به عنوان یک متفکر مسلمان نگاه اسلام به این عرصه را چگونه بیان می‌نمائید؟
برای فهم نظر اسلام نسبت به

محیط زیست باید سه مطلب را خوب لمس کرد: خدا و رابطه او با جهان، انسان و طبیعت. در بحث خدا و رابطه او با جهان باید گفت: شاید برخی توحید را که اصل اولیه از اصول بنیادین اسلام و کلیه ادیان توحیدی است، صرفاً به اصل اثبات صانع و یکتائی محدود بدانند. در حالی که مهم‌ترین و شاید پیچیده‌ترین مسأله از مسائل الهیات، نه اصل اثبات صانع بلکه رابطه ازلی وابدی او با جهان است. سوال اصلی این است که خدا در جهان چگونه تصرف می‌کند؟ ارتباط او چگونه است؟ شاید برخی چنین بیان‌بیشند که اثبات صانع برای جهان اصلی‌ترین مسأله الهیات است. در حالی که برای اثبات صانع به هر حال هر گروهی دلایلی اقامه کرده‌اند. براهینی از سوی حکیمان و متکلمان نظیر برهان امکان و وجوب، برهان نظم، برهان صدیقین، برهان محرک نخستین اقامه شده است. ولی به رغم همه این دلایل آنچه تبیین و فهم آن چندان آسان نیست، رابطه جهان با خداست. حقیقت این رابطه چیست و چگونه رابطه‌ای است؟ آیا جهان صرفاً در اصل ایجاد و حدوث اولیه نیازمند خداوند است؟ این سینه‌حقی از قول برخی متکلمین چنین نقل می‌کند که آنان رابطه خدا و جهان را رابطه صانع و مصنوع و فاعل و مفعول می‌دانستند و درست همان احکام و آثار را بر آن بار می‌کردند. آنان فکر می‌کردند، خدا همانند بناء است و جهان همانند بناء.

جالب اینکه اروپائیان قرن هفدهم نیز خدا را به سازنده ساعت تشبیه می‌کردند! تمثیل مورد علاقه بویل در مورد جهان و آفریدگار ساعت مشهوری در استراسبورگ بود. در حالی که چنین نیست. حضور پروردگار در سراسر ذرات موجودات نزد حکیمان مسلمان حضوری دائم است. بطلان این پندار توسط فارابی، ابن سینا و بعدها توسط غزالی مبین گشته است. اما در مسأله «انسان»؛ برای شناخت نگاه ادیان الهی به انسان بایستی به کتب مقدس

مراجعه کنیم. در کتب مقدس، قرآن، تورات و انجیل داستان ویا به تعبیر برخی اسطوره خلقت انسان بیان شده که بسیار با اهمیت و دارای پیام‌های بسیار است. البته متون کتب مقدس در این زمینه با یکدیگر برابر نیستند، اندکی مختلف‌اند.

در قرآن مجید انسان خلیفه خداست. در سوره بقره چنین آمده: **وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۳۰)** وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ أَنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۳۱) قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ (۳۲) قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ (۳۳)

به موجب آیات قرآن مجید انسان در بهشت مرتکب گناه شد ولی خداوند به وی توبه را آموزش داد. او توبه کرد و خداوند توبه او را پذیرفت. پس از پذیرفتن او را برای خود برگزید. **فَتَلَقَى آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (۳۷)** بقره/آدم از پروردگارش کلمه‌ای چند فرا گرفت. پس خدا توبه او را پذیرفت، زیرا توبه‌پذیر و مهربان است. **وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى (۱۲۱) طه** ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَ هَدَى (۱۲۲) قَالَ اهْبِطْ مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَإِنَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلْ وَلَا يَشْقَى (۱۲۳) وَ مَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَعْمَى (۱۲۴)

به موجب آیات فوق خداوند در بهشت توبه آدم را پذیرفته و نیز خداوند عصیان کاری بشر را در ذات او نهاده ولی او را قابل هدایت و انتخاب کردن راه سعادت دانسته است. ولی مستفاد از آیات آنست که خداوند در همان بهشت آدم را مجتبی و مصطفی قرار داده و او را برگزیده است. و هبوط به معنای نزول وجودی

است ولی هیوطی است که در نظام آفرینش پیش‌بینی شده است. به دیگر سخن اگر آدم عصیان نمی‌کرد، اصولاً طرح آفرینش عملی نمی‌شد. موجودی بود همانند سایر ملائکه که به صورت بی‌اختیار تسبیح حق می‌گویند و نه از روی اختیار. اما بشر عاصی، ولی تائب است که مورد توجه الهی است و از همین جهت که عصیان کار و توبه کن است، خلیفه‌الله و دارای امانت الهی است. حال البته توبه را عرفا ناشی از عشق به حق گرفته‌اند که در آدم وجود دارد ولی در ملک وجود ندارد. حافظ گوید:

جلوه‌ای کرد رخت دید ملک عشق
نداشت

عین آتش شد از این غیرت و بر آدم زد
این بیان قرآن است. ولی در انجیل به این بیان وجود ندارد در مسیحیت انسان به دنبال مقابله با خدا و برابری با وی و ذاتا شریر و گناهکار است. تلقی ناصوابی در اثر تحریف در کتاب‌های تورات و انجیل رخ داده و آن این است که این درخت، درخت معرفت معرفی شده و خوردن آدم از آن مایه ارتقای او بوده است.

اجازه دهید همینجا این سوال را مطرح کنم که رابطه انسان با طبیعت در قرآن کریم چگونه بیان شده است؟

در میان کتب مقدس آسمانی نگاه قرآن به رابطه انسان با طبیعت، بسیار جالب توجه است؛ به نحو اجمال به پنج اصل بسیار مهم و جالب توجه در قرآن اشاره می‌کند: نخستین اصل این است که طبیعت مخلوق خداوند است، بنابراین نباید آن را سجده کرد بلکه فقط برای خداوند باید سجده کرد. قرآن می‌گوید: «وَمِنْ آيَاتِهِ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَلَا لِلْقَمَرِ وَاسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَهُنَّ أَنْ كُنْتُمْ آيَاهُ تَعْبُدُونَ» (۳۷ فصلت) «و از نشانه‌های او شب و روز و خورشید و ماه است، به خورشید و ماه سجده نبرید و به خداوندی که آنها را آفریده است سجده برید اگر او را می‌پرستید.

اصل دوم که بسیار مهم است، این است که جهان آیه و نشانه خداست؛ سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ (فصلت/۵۳) ما آیات خود را در جهان نشان می‌دهیم.

آیه و نشانه بودن جهان را به دو گونه می‌توان تفسیر کرد. تفسیر اول، تفسیر کلامی است و همه متکلمان هم در باره آن حرف زده‌اند؛ به این معنا که شما از نشانه، یعنی از اثر پی به موثر برید، یا از معلول به علت پی برید. مثلاً رد پای کسی را روی زمین می‌بینید در می‌یابید که از اینجا کسی عبور کرده است. در این تفسیر جهان آیه خداوند یعنی نشانه وجود خداست. بین آیه و صاحب آن، جدایی و تمایز است، آیه چیزی است و صاحب آیه چیز دیگر ولی آیه دلالت بر وجود صاحب آیه می‌کند.

تفسیر دیگر تفسیر عرفانی است. در عرفان اسلامی آیه که جهان هستی است، صفات حق تعالی است و نه تنها نشانه او. به عبارت دیگر، همه ی جهان اسماء و صفات حق تعالی است و خداوند از اسماء و صفاتش جدا نیست، همان گونه که خورشید از صفاتش که نور و گرمی و حرارت و درخشندگی است، جدا نیست. حق تعالی نیز یعنی موجودات عالم، نمایاننده حق اند و نه چیزی جدا از حقیقت. آنچه را که ما می‌بینیم از یک نگاه موجودات هستند و جدای از حق و از نگاه دیگر، هستی و خداوند است. همان گونه که انسان از اندیشه‌هایش جدا نیست و به یک معنا انسان همان اندیشه‌های اوست و به یک معنا انسان چیزی است و اندیشه‌هایش چیز دیگر، رابطه آیه و نشانه یا اسماء و صفات با حق تعالی نیز همین گونه است. یکی از جملاتی که در دعای کمیل بیانگر همین معنای بالای عرفانی است، و جز با همین تفسیر امکان بیان ندارد، این جمله است: «وَأَبْنَسُمَاكِ الْتِي مَلَأْتُكَ كُلَّ شَيْءٍ».

اصل سوم اینکه بشر مأمور به حفظ و آبادانی زمین است. نکته بسیار عجیب و جالبی است می‌فرماید: هو الذی انشأکم من

الارض واستعمر کم فیها (هود/۶۱) او شما را از زمین پدیدار کرد و شما را در آن به آبادانی گمارد.

به موجب این آیه قرآن خداوند آبادانی و عمران زمین را به بشر واگذار کرده، یعنی گفته است این زمین، مستعد آبادانی و بهره‌برداری است توای بشر باید آن را آباد کنی. عبادت انسان از نظر قرآن این است که در زمین آبادانی ایجاد کند، برای اینکه به حیات طیبه و رزق طیب برسد.

اما اصل چهارم: اینکه طبیعت متعلق به کل بشریت است. قرآن، وحدت کامل بشریت را در نظر می‌گیرد و می‌گوید: این طبیعت به همه بشریت تعلق دارد. این اصل را می‌توانیم به عنوان اصل «مشترک بودن طبیعت در میان همه بشریت»، در نظر بگیریم. کل بشر، نه فقط بشر امروزی و کنونی، بلکه همه نسل‌های بشری که در گذشته بوده‌اند و در آینده خواهند بود. نسل بشر از صفت بخشندگی خداوند و رحمانیت و توسعه او دارای حق می‌شوند و در نتیجه، در بهره‌مندی از مواهب طبیعی همه آنها با هم شریک‌اند از این مطلب نتیجه گرفته می‌شود که ما حق نداریم بیش از نیاز خود از مواهب طبیعت برداشت کنیم و آن را از بین ببریم.

بنجمین اصل قرآنی نیز عبارت است از ممنوعیت نابود ساختن گیاهان و جانوران. در سوره بقره، آیه‌ای است که در باره اخلاق قدرتمندان بیان شده است. می‌گوید، کسانی هستند که وقتی به قدرت می‌رسند، کاری جز فساد و نابودی انجام نمی‌دهند، حرث و نسل درخت و موجود زنده، همه چیز را از بین می‌برند «وَاذُنُوا لِي سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثُ وَالنَّسْلُ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ (بقره/۲۰۵)». نتیجه قدرتمند شدن او چیزی جز این نیست که در زمین فساد کند و حرث و نسل را به هلاکت برساند. اما انسان‌های دیگری هم وجود دارند که وقتی به قدرت می‌رسند، خود را قربانی بشریت می‌کنند، خود را فدای آنتهایی می‌کنند که مدیریت آنها را بر عهده

برای جمع‌بندی این گفت‌وگو اجازه دهید این سوال را مطرح کنم که آیا با همه تأکيدات قرآن کریم و البته آنچه که در اندیشه اسلامی پیرامون اهمیت محیط زیست آمده و قابل استنباط است؛ آیا مسلمین واقعا بر اساس اصول اسلامی زیست می‌کنند؟

هر چند امروز مسائل و مشکلات محیط-زیستی در جهان اسلام به همان اندازه مطرح است که در جهان غرب، و اگر چه به ظاهر چنین می‌نماید که نظر اسلام نسبت به طبیعت و جهان با نظری که دنیای غرب بر پایه آن بشریت را دچار بحران زیستی ساخته است چندان تفاوتی ندارد، ولی تعمق بیشتری تواند این حقیقت را آشکار سازد که نگاه اسلام به طبیعت با دیدگاه غرب در چند قرن اخیر بسیار متفاوت است. اگر نظر اسلام چندان روشن و آشکار نیست، به این دلیل است که تمدن اسلامی از قرن هجده به بعد تحت تأثیر تمدن غربی سخت دگرگون شده است و حقیقت این است که جهان اسلام بیش از آنکه اسلامی باشد زیر پوشش تمدن و فرهنگ غربی پنهان شده است. اگر می‌بینیم معضلات محیط‌زیستی در نواحی اسلامی نیز وجود دارد، این امر حاکی از آن نیست که جامعه اسلامی مطابق آرمان‌ها و اصول اسلامی خود زیست می‌نماید، بلکه دال بر آن است که از اصول و آرمان‌های خود به دور افتاده است.

نظر اسلام بایستی علی القاعده برای غرب از اهمیت شایانی برخوردار باشد، چرا که نظر اسلام نسبت به محیط‌زیست بر تقدس عالم طبیعت که آفریده‌ی خدای ابراهیم است و یهودیان و مسیحیان همه به او معتقدند، استوار است. بنابراین اسلام یادآور چیزی است که غرب به برکت ادیان ابراهیمی که اسلام نیز در زمره آنهاست از آن بهره‌مند بوده ولی امروزه آن را از دست داده است.

نهفته است. یعنی لازم است در خصوص جایگاه آدمی در عالم کون یک قید ثانوی از تعالیم قرآنی بر مفهوم خلیفه الهی آدمی افزوده شود تا بتوان تصویر کاملی از نقطه نظر اسلامی در خصوص انسان به دست آورد و آن «عبد» بودن انسان است؛ صفتی که انسان را قادر می‌سازد تا به کمال انسانیت خود نائل آید و بدان لحاظ بتواند خلیفه ذات باری تعالی گردد.

خلیفه‌ای که بر زمین حکم می‌راند، مطابق امیال و خواسته‌های خود فرمان نمی‌راند بلکه مطابق احکام الهی حکم می‌راند. او در آن صورت می‌تواند نماینده ذات باری تعالی باشد که از محدودیت‌انگیزه‌های شخصی گذر کرده و اراده خود را کاملاً تسلیم اراده ذات خداوند بنماید. «قرآن پیامبر اسلام را قبل از هر چیز» «عبد» خداوند معرفی کرده است و مسلمانان در نماز همواره او را به همین عنوان می‌خوانند (عبده و رسوله) و به موجب نصوص قرآنی باید شیوه رسول الله را پیروی کنند. بنابراین، آنان که شیوه رسول الله را پیروی می‌کنند، قبل از هر چیز باید عبد خداوند باشند تا بتوانند امیدوار باشند که خلیفه او گردند.

اما نکته مهم این است که انسان صرفاً زمانی می‌تواند خلیفه خداوند باشد و بر آفرینش به نیابت از او حکم براند که با تأسی به رسول خدا، عبد الله باشد و اراده خود را تسلیم خداوند نماید و روی زمین با صلح و صفا و آرامش زیست کند و با کائنات و محیط خود هماهنگ و موزون باشد. قرآن می‌گوید: «بندگان خداوند مهربان، آنانند که روی زمین آرام می‌زنند.» (۶۳/۲۵) چنانچه آدمی به هدایت الهی تن ندهد، بنده خدای مهربان نخواهد بود و نمی‌تواند در مقام خلیفه الهی انجام وظیفه کند و در آن صورت، به عوض ایجاد صلح و آرامش و تعادل و انسجام با محیط زیست خود، تخم فساد خواهد افشاند و به تعبیر قرآن «مفسد فی الارض» خواهد شد.

دارند «و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله والله رثوف بالعباد بقره ۲۰۷».

از این اصول پنج گانه چه نتیجه گیری می‌توان کرد؟

با توجه به اصول ذکر شده می‌توانیم چنین نتیجه بگیریم که از نظر تعلیمات قرآن بشر در رابطه با طبیعت آزادی مطلق ندارد. رابطه اش با طبیعت از یکسو حق است و از سوی دیگر تکلیف. حق دارد که از طبیعت بهره‌مند شود ولی متقابلاً مکلف است که در حفظ آن بکوشد و از هرگونه فساد و خرابی آن را محافظت و نگهبانی نماید. و نیز مکلف است که آن را آباد کند. فساد در زمین از نظر قرآن معنای وسیعی دارد و قلمرو آن هم شامل جنبه مادی است و هم شامل ابعاد معنوی. تمام زشتی‌های اخلاقی را قرآن داخل در فساد در زمین قرار داده است. جنگها، خونریزی‌ها، ستمگری‌ها بی‌عدالتی‌ها همه داخل در فساد در ارض است. متقابلاً صلح و دوستی و ارج نهادن به کرامت انسانی، آبادی زمین است. قرآن مجید انسان‌های کامل را که آنان را بندگان رحمن نامیده چنین توصیف می‌کند:

«و عباده الرحمن الذین یمشون علی الارض هونا و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما (فرقان ۶۳)» «بندگان (خاص خداوند) رحمان، کسانی هستند که با آرامش و بی‌تکبر بر زمین راه می‌روند؛ و هنگامی که جاهلان آنها را مخاطب سازند (و سخنان نابخردانه گویند)، به آنها سلام می‌گویند (و با بی‌اعتنایی و بزرگواری می‌گذرند).

انسان در عمل چگونه می‌تواند بار امانت الهی را بر دوش کشد در حالی که قادر است زمین را تباه کند و چگونه می‌تواند در مقام یک خلیفه تمام عیار و کامل در زمین افساد ننماید بلکه بالاتر از آن، در زمین صلح و هماهنگی ایجاد کند؟

پاسخ این سوال در مفهوم «عبودیت»